آیة اللّه العظمی مکارم شیرازی

# پیام امام

## امیـرالـمؤمـنین (علیه السلام)

**شرحی تازه و جامع بر نهج البلاغه**

## جلد چهارم

**بخش دوّم**

**و منها فى ذكر النبى**(صلى الله عليه وآله)

بخشى از اين خطبه، كه درباره پيامبر(صلى الله عليه وآله) سخن مى گويد

**إِخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الأَنْبِيَاءِ، وَ مِشْكَاةِ الضِّيَاءِ، وَ ذُؤَابَةِ الْعَلْيَاءِ، وَ سُرَّةِ الْبَطْحَاءِ، وَ مَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ، وَ يَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ.**

**ترجمه**

او را از شجره پيامبران برگزيد، از محلّ روشنايى، و سرچشمه نور، از جايگاه بلند و رفيع، و از كانون بطحاء، از چراغ هاى برافروخته در تاريكى، و چشمه هاى دانش و حكمت انتخاب كرد.

**شرح و تفسير**

**توصيف شايسته اى از پيامبر اسلام**(صلى الله عليه وآله)

امام(عليه السلام) در بخش دوم اين خطبه، بعد از حمد و ستايش الهى و بيان دلايل وجود او، به سراغ معرّفى پيامبر بزرگ اسلام(صلى الله عليه وآله) مى رود و در چند جمله كوتاه و با استفاده از شش تشبيه، فضايل بى مثال آن حضرت را مى شمرد. نخست مى فرمايد: «او را از شجره پيامبران برگزيد». (**إِخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الأَنْبِيَاءِ**).

«و از محل روشنايى و سرچشمه نور». (**وَ مِشْكَاةِ الضِّيَاءِ**).

«و از محلّى بلند و رفيع!» (**وَ ذُؤَابَةِ الْعَلْيَاءِ**).

«و از كانون (سرزمين شريف) بطحاء». (**وَ سُرَّةِ الْبَطْحَاءِ**).

«و از چراغ های برافروخته در تاریکی». (**وَ مَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ**).

«واز چشمه های دانش و حکمت». (**وَ يَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ**).

این تشبیهات و استعارات شش گانه، هر کدام اشاره به نکته ای و فضیلتی از فضایل رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است.

**تشبیه اوّل** - به گفته بسیاری از شارحان نهج البلاغه - اشاره به دودمان ابراهیم(علیه السلام) است که پیامبران بزرگی از آن برخاستند و نسب والای پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)نیز از طریق اسماعیل به آن پیغمبر بزرگ (ابراهیم(علیه السلام)) می رسد.

**تشبیه دوّم**، اشاره به این است که: انوار معارف الهی در مشکاة وجود انبیا قرار دارد و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) حامل این انوار است. توجّه داشته باشید که «مشکاة» یا چراغ دان، همان محفظه ای است که در گذشته، چراغ را در آن می گذاشتند تا وزش باد آن را خاموش نکند. بنابراین، انبیا حافظان انوار معارف الهیّه اند.

**در تشبیه سوم**، با توجه به اینکه «**ذُؤَابَه**» موهای قسمت جلو سر است و «**عَلْياء**» نیز به معنای بلندی است، اشاره به این است که: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نسبش به برترین خاندان های بشری می رسد که شرف وراثت را در حدّ اعلا از آنها کسب کرده بود.

**و در تشبیه چهارم**، با توجّه به اینکه «**بَطْحاء**» اشاره به بخش خاصّی از مکه است که قبیله قریش ساکن آن بودند و «**سُرَّة**» به معنای ناف و کانون است و قریش برترین قبایل عرب محسوب می شدند، اشاره به این است که: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از مرکز قبیله ای برخاسته که اشرف قبایل آنجا محسوب می شده (هر چند گروهی از آنها بر اثر دنیا پرستی دعوت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را اجابت نکردند، و به عنوان کفّار قریش معروف شدند).

**پنجمین تشبیه،** اشاره به این است که: پیامبران و انبیای الهی چراغ های پرنوری هستند که سینه ظلمت کفر و جهل را می شکافند و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) یکی از پرفروغ ترین چراغ های هدایت بود.

**و در آخرین تشبیه،** پیامبران را به چشمه هایی تشبیه می کند که علم و دانش از آن می جوشد و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) یکی از پرجوشش ترین چشمه های علم و دانش بود.

**بخش سوّم**

**و منها: طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ، قَدْ أُحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَ أُحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ ذلِکَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبِ عُمْى، وَ آذَان صُمٍّ، وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ؛ مُتَتَبِّعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ؛ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ؛ وَ لَمْ يَقْدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ؛ فَهُمْ فِى ذلِکَ كَالأَنْعَامِ السَّائِمَةِ، وَ الصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ.**

**ترجمه**

در بخش دیگری از این خطبه می فرماید: او طبیب سیّاری است که با طبّ خویش همواره در گردش است (و در جستجوی بیماران) مرهم هایش را کاملا آماده ساخته و ابزارش را برای موارد نیاز (به عنوان آخرین درمان) جهت داغ کردن محلّ زخم ها گداخته نموده، برای قلب های نابینا، گوش های ناشنوا و زبان های گنگ. و با داروی خود در جستجوی بیماران غافل و سرگردان است. همانها که با فروغ حکمت، روشن نشده و با جرقّه آتش افروز دانش های تابناک فکر خود را شعلهور نساخته اند، آنهائی که همچون چهارپایان صحراگرد و سنگ های سختِ نفوذ ناپذیرند.

**شرح و تفسیر**

**طبیب سیّار!**

غالب «شارحان نهج البلاغه» اوصافی را که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در این فراز شمرده، اشاره به وجود مقدّس خودش دانسته اند که بعد از بیان

اوصاف پیامبر(صلی الله علیه وآله)به بیان اوصاف خویش می پردازد و خود را طبیب سیّاری می داند که تمام وسایل لازم را برای علاج بیماران فراهم ساخته است و گویی اجماع شارحان نهج البلاغه بر این معناست. تنها کسی که این جملات را اوصاف پیامبر(صلی الله علیه وآله) دانسته و ادامه بحث های فراز گذشته می شمرد، «**آمُدی**» در کتاب «**غررالحکم**» است، که می گوید: «**إِنَّهُ فِی ذِکْرِ رَسُولِ اللهِ**(صلی الله علیه وآله)**; این اوصاف درباره پیامبر اکرم**(صلی الله علیه وآله) **است**»[1].

ولی ارتباط این جمله، با جمله های سابق از یک سو و انطباق دقیق آن بر اوضاع و شرایط پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از سوی دیگر تأیید می کند که این اوصاف درباره رسول خدا(صلی الله علیه وآله) باشد و ما تعجّب می کنیم چگونه همه شارحان نهج البلاغه این مطلب را - لااقل - در حدّ یک احتمال مطرح نکرده اند; در حالی که هیچ شاهد و قرینه ای برای ادّعای خودشان اقامه ننموده اند. درست است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) هر دو از یک شجره مبارکه و هر دو شبیه روح واحدی هستند که در دو بدن قرار گرفته است و اوصافی که درباره یکی از این دو بزرگوار صادق است، درباره دیگری نیز صادق می باشد; ولی از نظر روشن شدن واقعیّات باید مرجع ضمایر این بخش از خطبه معلوم گردد و خوانندگان عزیز نیز به هنگام مطالعه شرح این اوصاف، تصدیق خواهند کرد که با پیامبر(صلی الله علیه وآله) سازگارتر است.

به هر حال، می فرماید: «او طبیبی است سیّار که با طبّ خویش، همواره به گردش می پردازد، (و در جستجوی بیماران است) مرهم هایش را کاملا آماده ساخته و برای موارد نیاز (و اضطرار) جهت داغ کردن محلّ زخم ها ابزارش را گداخته نموده، برای قلب های نابینا; گوش های ناشنوا، و

۱. غرر الحکم و درر الکلم، حکمت شماره ۶۰۳۳ (شرح فارسی، جلد ۴، صفحه ۱۷۹۴).

زبان های گنگ آماده است و با داروی خود، در جستجوی بیماران غافل و سرگردان است». (**طَبِیبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ، قَدْ أَحْکَمَ مَرَاهِمَهُ**[1]**، وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ**[2]**، یَضَعُ ذلِکَ حَیْثُ الْحَاجَةُ إِلَیْهِ: مِنْ قُلُوبٍ عُمْی، وَ آذَانٍ صُمٍّ، وَ أَلْسِنَةٍ بُکْمٍ؛ مُتَتَبِّعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَ مَوَاطِنَ الْحَیْرَةِ**).

چه تعبیرات و تشبیهات زیبایی! از یک سو، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) (یا خودش) را به عنوان طبیب معرّفی می کند; چرا که اطبّا به درمان بیمارهای جسمی می پردازند و او به درمان بیماری های روحی و اخلاقی، که به مراتب سخت تر و خطرناک تر از بیماری های جسمانی است که از آن میان، به سه قسمت مهم در عبارت بالا اشاره شده: کسانی که بر اثر گناه و هوا پرستی و غفلت، چشم دلهای شان نابینا شده و گوش شنوا را برای گرفتن پیام حق از دست داده اند و زبان گویا برای ذکر حق ندارند.

از سوی دیگر او را به عنوان «**دَوّار**» یعنی سیّار معرفی می کند، اشاره به اینکه مانند طبیبان جسمانی در گوشه مطب، یا بیمارستان نمی نشیند که بیماران به سراغ او بیایند; بلکه بر می خیزد و وسایل دارو و درمان را با خود حمل می کند و در هر کوی و برزن و هر شهر و دیار به دنبال بیماران می گردد; و این سیره همه پیامبران و امامان بوده که دانشمندان و علمای امّت نیز باید به آنها اقتدا کنند; خود را همچون کعبه ندانند که مردم به طواف آنها بیایند; بلکه همچون نسیم سحرگاهان به هر سو بوزند و روح تازه در کالبدهای مرده بدمند، یا همچون صیادی که به دنبال صید می گردد.

سپس اشاره به جامعیّت درمان او می کند، که نخست برای درمان زخم های جانکاه از انواع مرهم های شفابخش استفاده می کند و در پایان

---

۱. «**مراهم**» جمع «**مرهم**» به معنای داروهای نرمی است که بر زخم ها می نهند.

۲. «**مواسم**» جمع «**مِیسم**» به معنای ابزاری است که با آن بدن انسان یا حیوانی را داغ می نهند و «**وسم**» (بر وزن رسم) به آن اثری گفته می شود که از داغ کردن بر بدن انسان می ماند.

کار، اگر هیچ مرهم و دارویی اثر نگذاشت برای نجات جان بیمار ناچار محلّ زخم را داغ می کند. (در گذشته زخم های غیر قابل علاج –مانند سیاه زخم – را با آهن داغ می سوزاندند.) و به این ترتیب، وظیفه «بشارت» و «انذار» را به طور کامل انجام می دهد و به تعبیر دیگر: قرآن داروی شفابخش اوست، با آیات «بشارت» بر زخم های جانکاه قلوب، مرهم می نهد و با آیات «انذار» زخم های غیر قابل علاج را داغ می کند.

توجّه به این نکته نیز لازم است که «مواضع غفلت» و «مواطن حیرت» را می توان به افراد غافل و سرگردان تفسیر کرد که در بالا گفتیم و می توان اشاره به افرادی دانست که بیمار و فراموش شده، یا سرگردانند; ولی تفسیر اوّل با جمله های بعد سازگارتر است.

سپس در توضیح و تفسیر مواضع غفلت و مواطن حیرت، می فرماید: «این غافلان سرگردان، با فروغ حکمت روشن نشده، و با جرقّه آتش افروز دانش های تابناک، فکر خود را شعلهور نساخته بودند، و آنها از این نظر همچون چهارپایان صحراگرد و سنگ های سختِ نفوذناپذیر بودند!» (**لَمْ یَسْتَضِیئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِکْمَةِ; وَ لَمْ یَقْدَحُوا**[1] **بِزِنَادِ**[2] **الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ; فَهُمْ فِی ذلِکَ کَالأَنْعَامِ السَّائِمَةِ**[3]**، وَ الصُّخُورِ الْقَاسِیَةِ**).

۱. «**یقدحوا**» از مادّه «قدح» (بر وزن مدح) به معنای افروختن آتش است به وسیله زَنْد (: سنگ چخماق، یا آتش زنه که در قدیم مانند کبریت جهت برافروختن آتش از آن استفاده می شد).

۲. «زِناد» جمع «زَنْد» به معنای ابزار فوقانی است که برای آتش افروزی استفاده می کنند; زیرا معمول عرب این بوده که از دو چوب مخصوصفحه برای جرقّه زدن جهت آتش افروزی استفاده می کردند; چوب زیرین را «زَنْده» و چوب رویین را «زَنْد» می نامیدند و آن موادّی که به وسیله آنها آتش در آن شعلهور می شد را «وقود» می نامیدند.

۳. «سائمه» از مادّه «سوم» (بر وزن قوم) به معنای حرکت حیوان در بیابان و همچنین وزش بادهای مستمرّ آمده است و «حیوان سائمه» به حیوانی گفته می شود که او را برای چرا کردن، در بیابان رها می کنند.

تعبیر «**لَمْ يَسْتَضِيئُوا**» و «**لَمْ يَقْدَحُوا**» نشان می دهد که آنها قبل از قیام انبیا نیز می توانستند بخشی ازغفلت و سرگردانی خود را با نور حکمت و علم و دلیل عقل برطرف سازند، ولی هرگز به پیام های علم و عقل نیز اعتنا نکردند.

جمله «**لَمْ يَسْتَيضِيئُوا...**» و «**لَمْ يَقْدَحُوا**» ممکن است اشاره به دو گروه از افراد گمراه باشد: گروهی که اگر جرقّه علم و دانش به قلب آنها می رسید، تبدیل به مبدء نور می شدند و راهنمای دیگران; و گروه دیگری که توان انجام هدایت دیگران را نداشتند، امّا می توانستند در پرتو انوار حکمت، حداقل راه خودشان را پیدا کنند.

تعبیر به «**أنعامِ سَائِمَه**» (چهارپایان بیابان گرد) و «**صُخُورِ قَاسِيَه**» (سنگ های سخت و نفوذناپذیر) نیز می تواند اشاره به دو گروه باشد: گروهی گمراهند در حدّ چهارپایان که قابلیّت تعلیم و تربیت را در حدّ پایینی دارند; و گروهی که در بدو نظر همچون سنگ، نفوذناپذیر هستند.

توجّه به این نکته نیز لازم است که «مواضع غفلت» و «مواطن حیرت» با هم متفاوت است ; «غفلت» درجایی گفته می شود که انسان توجّه به چیزی ندارد و خطراتی را که در اطراف اوست نمی بیند; یا شبیه بیماری هایی است که بدون داشتن درد، ناگهان بر وجود انسان مسلّط می شود و راه بازگشت ندارد.

ولی «مواطن حیرت» جایی است که انسان توجّه به خطرات دارد، ولی راه مقابله با آن را نمی داند.

به هر حال، این طبیب روحانی سیّار، همه جا روی حساب و برنامه گام برمی دارد و با دم مسیحاییش، دردمندان را درمان و در کالبد مردگان، روح و حیات می دمد.